

از راجه جو ایزکلی می ربودند نواب فلک جناب از امتداد
ایام جنگ و لتنگ شده محمد علی کمیدان را کلید افتتاح
قلعه تصور فرموده برای اعضاء حکم فرمود بدو الزمان خان
و علی زمانخان و غازی خان او را حاضر آوردند چون شرف
قد مپوس دریافت نواب مستطاب از راه نوازش
خداوندی رو بحضار کرده بر زبان گوهر بار گذر آید که چون
محمد علی اسپان و فیلان بفقیران می بخشید پس مابدولت
بغازیان و مجاهدان که تیغ زنیها مینمایند که ام چیز عطا فرمائیم محمد علی
زمین ادب بوسیده عرض نمود که هر چه ارشاد میشود
عین صواب است مگر ازین چه خوشتر خواهد بود که کمترین
غلامان سه کار اسپ و فیل بفقیران بخشید مگر
عنایت مناسب و جاگیر است که خاصه ذات اقدس
است اگر بعل می آورد البته مجرم میشد نواب در یاد دل
ازین جواب لب مبارک به تبسم آتشنا فرموده محمد علی
را بعنایت خلعت فاخره و پدک مرصع و گلوبند چهارده سلاک
مردارید پیشش بها و فنی نفر دو روپیه ماهوار می اضافه
جو انان رساله اش سه فرازی بخشیده به ^{سختی} قلع
فرمان داد و محمد علی چون بفیض صحبت فقرا چندان دل بستگی
باموال دنیا نداشت بجز در سیدن به خیمه خود اجناس

انعام حضور را فروخته طرح ضیافت و دوستان و فقرا
 و شکریان انگیزت و مهمتی از درویشان خواسته
 و سلاح برد آورده است. باهرا هیان خود در همان شب بر ماباطی
 که برای حفاظت قلعه از آن صعب تر مقامی نبود حمله آورد
 و بزور بازوی شجاعت آنمکان سخت را که در گریوه
 نامموار واقع بود. تصرف خود در آورد و اگر چه از جماعه
 مخالف دو سه هزار کس جوشن مردانگی در بر کرده در
 کشتش و کوششش قصور نکردند مگر از ضرب تیغ بهادران
 اسلام سرانداختند و هر روز آثار عجز بر محصوران هویدا میشد
 حتی که از بیم پلارک خار اشکاف از قلعه بر آمدن و باجنود
 اسلام چهره شدن موقوف کردند و چون سیه و سبابه
 بهادران لشکر ظفر اثر قریب قلعه رسید ترس و هراس
 بر خواطر متحصنان مستولی شده جوق جوق بحیله و بهانه آوردن
 بیمه و گاه و دیگر اجناس ماکول از قلعه بر آمده در لشکر فیروزی اثر
 داخل شده در سایه عاطفت بامان جان بسرمی بردند
 لیکن قریب شش هزار پیاده که بهجنس راجه و از قدیم
 الایام نمک خوار او بودند از سر جان برخاسته از بروج
 قلعه و پناه سنگستان به تفنگ اندازی مستعد مانده
 آسیبی بعساکر نهریت مآثر می رسانیدند بدین رنگ

چون عرصه مُنقذ منقضي شد و طول جنگ اختصار نپذیرفت
نواب فلک جناب تدبیر افتتاح قلعه بدل الهام
منزل قرار داده پنجهزار پیاده کرناکلی و دوهزار سپاهیان
بار و یک هزار سوار برای تاخت و تاراج نواحی قلعه
تعیین فرموده خود بدولت و اقبال معاً اردوی کلان طبل
کوچ نواخته بفاصله چهار فرسنگ مغرب خیام جاه و جلالت
ساخت و علت غائی این اراده چنان بود که اگرچه راجه بانعی
خیره شده از قلعه بمیدان رود آرد و یکبار یورش فرموده
بر سرش باید تاخت ازین مقام میرعلی رضاخان بجهت
رفتن خانه خود شرف رخصت حاصل نمود و نواب
معلی جناب بزبان گوهر بار بخان مذکور ارشاد کرد که از
حالات ماند و بود و مافی الضمیر نواب طیم خان حاکم کرپه
در یافته مفصل معروض پیشگاه حضور سازد که بر جاده مستقیم
اطاعت ثابت قدم است یانه از آنجا که پیشکاران
قضا و قدر در انصرام همام نواب جیدرعلی خان بهادر ساعی
بودند و هر عقده که پیش می افتاد بناخن تقدیری کشودند
در باب افتتاح قلعه چیتل در گ که موجب تلخجان خاطر
الهام مناظر نواب بهادر بود از کمن غیب تدبیری دلپذیر
بعرصه مشهور جلوه گر شد تبیین مقال اینکه مرزبان دیگر

خسرو راجه چیتل درگ که با داماد خود در قلعه متحصن داشت
 او را دو پسر سعادتمند بودند روزی برای پرسش
 بتخانه که بیرون قلعه بمفاصله یک فرسخ بود اجازت
 گرفته هر دو برادر با چند سوار و پیاده ره نور شدند بعد رفتن
 شان غرض گویان خانه برانداز بر راجه چیتل درگ ظاهر ساختند
 که هر دو برادر ان نسبتی تو برای ملازمت نواب بهادر
 رفتند همین که این خبر سامع خراش آن ادبار نصیب شد
 بی تامل و تفحص آن خسرو الہ نیاد الاخرة سرخسری گناه خود را
 بدشنة بیداد از تن جدا ساخت و اموال او را غارت
 کرده خانه اش را با آتش بیداد سوخت چون این واقعه
 جگر سوز بگوشش آن هر دو برادر رسید بمشیر کار خود
 مشورت کرده سر از پان شناخته بلدشکر ظفر پیکر نواب
 ثریا جاہ تاختند و جبین فراعنت بر آستان فیض نشان
 سوده خاک آن عتبہ قدسیہ را صندل پشانی سعادت
 ساختند نواب در یاد دل بر بیچارگی آنها ترحم فرموده بمعرفت
 راجه هرین ہلی هر دو برادر را رخصت بار بخشیدہ بطای
 خلایع فاخرہ و جواہر گران سنگ بنواخت و بعد فتح
 بعنایت سند کالی تعلتہ های موردنی شان کامیاب
 و امیدوار ساخت چون هر دو برادر را اطمینان حاصل شد

کمر اطاعت بر میان سعادت جست بستند از حضور
 رخصت رهنمائی یافتند و همراه فوج قیامت اثر از راهی
 که تنگ تر از دل بخیلان و پر پیچ و تاب چون کاکل
 عنبرین مویان بود بر فراز قلعه های شامخ آن جبال فلک
 تمثال شتافتند غازیان شیر صولت و تهنیتان اسفندیار
 صلابت ناعصه یک هفته محنت شبانه روزی اختیار
 کرده پیرانیدن سنگهای کلان از قنباره ارژورده آن بسیار
 کس را از محصوران از بار متاع هستی شبکدوش
 ساختند و بغریدن اتواب آتش افشان و شیلک
 بناویق جانستان صدای صور قیامت در گنبد نیلگون
 در انداختند از هر سو گوله اندازان بدرخشیدن آتش
 باروت دل معاندان آب دیده بر محصوران میخندیدند
 و از هر جانب غازیان لشکر اسلام بر جماعه مقاهیر که از قلعه
 بر آمده عازم گریز بودند دست سنیز کشوده و اسلحه و اموال شان
 بزور بازوی همت می ربودند چون پریشانی جمعیت مقاهیر
 بنهایت رسید و غاغله فریاد و فغان ایشان بگوش خالی از
 هوش راجه رسید بجوش شجاعت که محض جهالت
 بود اسلحه جنگ بر تن خود راست کرده از قلعه بر آمده دید
 که مردان کاری او بر خاک افتاده اند و نام داران لشکرش

از ضرب دست غازیان لشکر اسلام چون اجساد بیخس
و حرکت سر بر خاک نهاده اکثری از جمیع زخم های منکره بقتل
اند و سلامت ماندگان سرگرم فرار راجه هر چند بر پیادگان
و مستحقان قلعه بانگ زد که یاران کجایی روید بر گردید
لیکن بر شور و شنف ادکسی گوش ندهاد و هر یک برای
افتاد راجه چون بخت را سرگشته دید و اقبال را برگشته
ناچار بحالت اضطراب چون نقش دیوار ساکن با ستاد
درین اثنا محمد علی کبیدان با بهادران لشکر نصرت قرین
بی مانعت اغیار درون حصار درآمد و بر در عرم سرای راجه
و دیگر کار خانجات شروت او مستحقان معتمد گذاشته
و راجه را همراه خود گرفته سعادت ملازمت نواب
سکندر طالع حاصل نمود و نواب از سطورای راجه را مع
منتسبانش روانه سریر نگین ساخته و در قلعه تهاه مستحکم مقرر
فرموده و شاد یانه فتح نواخته پایه عزت و اعتبار محمد علی کبیدان
بیش از پیش افزود و مجاهدان لشکر را که در افتتاح
قلعه شجاعت نموده بودند بعطای انعامات لایقه خوشدل فرمود؛

مفتوح فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر قلعه
کنچی کوته و غیره به کلید عنایت ایزد منان و گرفتار
شدن حلیم خان حاکم کرپه و تباہ شدن آن خاندان؛

چون نواب عالی جناب بکدوکاوش سه سال در
اواسط سنه یکهزار و یک صد و نود و یک بھری از
تسخیر قلعه چیتل درگ و انتظام محالات و پرگنات توابع
آن انفرای کلی حاصل نمود بخاطر الھام مناظر چنان خطور نمود
که عیار طلای اخلاص دولتخواهان گرفتار و آزمون مکنون
ضمیر معاندان این دولت خدا داد بر ذمہ ہست جہان
کشا واجب و لازم است بنا بران دو سه روز عمد الظہار
تعارض فرمودہ با چند خواص واقف اسرار و رخیہ خلوت
برسند راحت اتکاف نمود و امرای نامدار حسب الاشارہ
عالی خیر انتقال آن جان عالم ازین جہان باطراف در انداختند
و صندوقی در مخمل سیاه گرفته و از عنبر و کافور اندودہ باجماع
مولود خوانان بطرز اہل اسلام روانہ سریر نگین ساختند اگر چه
اہل کاران خود مند و ضبط و ربط ہمت چنان بد بیضا نمودند
کہ مطلق تخلصی در انضباط ملک و مال راہ نیافت مگر چون
تمامی لشکریان کہ افزون از شمار بودند پی باصل مدعا و باعث

کار نبرده بودند از وادید تابوت جامه های شکیبائی قبا کردند
و نعره آه و وادیلاد و امصیبتا تا چرخ اثیر رسانیدند چون وقایع
ناملایم باطراف عالم منتشر گشت تمامی هوا خوانان و صداقت
کیشان دولت خدا داد بجزانشستند الا نواب عبدالحمید
خان حاکم کرپه که از طرف نواب بهادر خا رخار حیدر
در سینه داشت بمجرد استماع این خبر سجدهات شکر
مودی ساخته انواع شیرینی بردمان شهر تقسیم نمود و شادمانه
بخواست چون این خبر بگوش راستی نبوش نواب
حیدر علی خان بهادر رسید نوایر غضب حیدری التهباب
پذیرفت و مانند خورشید نیمروز که از تنق ابر بر آید از
خلوت خانه بکمال جاه و جلال بیرون خرامیده برسند اقبال
یکیه زد و از سران لشکر فتح پیکر و قلعه داران اطراف که
آثار نمک بکلالی با بظهور رسانیده بودند خوشدل و مطمئن
شده فراخور حال هر یک خلع فاخره و جواهر و اسپ
و فیل و سلاح عنایت فرمود و ساعت مسعود اوان
محمود پیش خیمه و الا بطرف کرپه روانه نمود بعد بین
اشنا از عرض داشت میر علی رضا خان منکشف ضمیر انور
گشت که حلیم خان در اجتماع سپاه و آلات حرب
و بیکار مشغول است باصفای این مضمون زیاده تر بحر غضب

بجوش آمد و آن جیدر دل غضنفر مال باکمال شوکت
 و ابطال تمامی سپاه رزمخواه و توپخانه هر کاسب نهرت
 داشته بصوب کترپه نهضت فرمود نواب عبدالکلیم
 خان چون آن سیل دمان را متوجه طرف خود دید از انهدام
 قهر شوکت خود اندیشیده محمد غیاث نام معتمد خود را بعهد
 سفارت روانه حضور انور ساخت و آن وکیل کاروان
 سعادت بار در یافته خواست که بآب ملایمت و لجاجت
 آن آتش سوزان را فرو نشانیده بنای آشتی را بدستور
 سابق مستحکم سازد لیکن چون مکنون ضمیر نواب
 عبدالکلیم خان بر روی روز افتاده بود نواب والا جناب
 چین غضب بر جبین افکنده بوکیل خطاب فرمود که موکل
 تو حقوق سلوک ما را فراموش کرده و از شعاع غضب ما
 اندیشه نکرده دود نخوت بدماغش پیچیده است این
 بار یقین داند که ناشنیدنی خواهد شنید و نادیدنی خواهد دید
 و بالفعل که محرک سلسله یگانگی و مظهر دولتخواهی میگردد
 چون باستماع خبر انتقال مابدولت تقسیم شیرینی کرده
 نوبت نواخته بود دیگر دلیل و برهان بر هواخواهی ضرورت
 نیست علاوه آن چون زبانی جواسیس راستی
 ترجمان پیرایه انکشاف یافته که عبدالکلیم خان بگرد آوری

سپاه مشغول است از آنجا که نهنک شمشیر فوج ظفر
 موج تشنه خون عدو است زود برود و بموکل خود بگو که اکنون
 کار از رفیق و مدارا در گذشت جنگ را آماده باشد اینک
 رسیدیم محمد غیاث چون دید که درین مرتبه آتش غضب
 نواب بهادر بآب تدبیر منطقی نخواهد شد و اگر چه مزاج و نواج
 نواب معالی القاب نهایت حلیم و سلیم است مگر
 بقول مشهور نفوذ باشد من غضب الحلیم این بار یقین است
 که گوشت داستخوان حلیم خان در مطبخ عزرائیل صرف
 حلیم شدنی است آخر ناپاچار شده بی نیل مقصود برگشت
 و آنچه دیده و شنیده بود پیش آقای خود ظاهر نمود بعد ایام
 چند معروض پیشگاه جاه و جلال شد که نواب حلیم خان فوجی
 بسرگردگی برادر زادگان خود بطرف دهور فرستاده بود
 چنانچه بامیر علی رضا خان جنگ اتفاق افتاد و در آن رزم
 غلبه از طرف افغانه بظهور آمد نواب حیدر علی خان بهادر
 باستماع این خبر پای عزیمت در رکاب همت آورده
 بامردان رزم آزما ایلغار فرمود و از برق و باد پیشی جست
 در شب تاریک بر سپاه دشمن ریخت و بطرف تیغ
 و سنگان و توپ و بندوق و بان آتش نشان شور محشر
 برانگاشت برادر زادگان حلیم خان چون شبر از جمعیت

فوج همراهی گسیخته دیدند با وصف نا تجربه کاری با پای جرات
افشردند و چابکی با بکار بردند آخر چون معاینه نمودند که اختر
طالع از اوج روزه حفیض نهاده و ابواب بلا از هر جانب
کشاده است بر پشت اقبال بر آمده نقاره زنان راه کرپه
گرفتند نواب و الاجناب بدریافت این خبر با سواران
تیز جلو تعاقب شان عنان گسیخته راند چون سافت
چهار فرسنگ طی شد و سواران خاص قریب آبادی
بانس هلی رسید صبح روشن بدید و پشم بهادران لشکر
نهرت اثر صورت خویش و بیگانه محسوس گردید پس
جماع اعدا را از هر جانب در میان گرفتند و بازار ستیز
و آویز گرم گشت اقاغنه اگر چه کمتر بودند مگر از آنجا که باوه
نخوت در کاسه دماغ این قوم ریخته ساقی تقدیر است
مطلق از کثرت فوج قیامت موج هر اس نکرده بضراب
تیغ دودستی میدان پیکار را رشک لاله زار ساختند
و بقوت بازوی بهادری دو هزار جوان کار آمدنی از لشکر
فیروزی پیکر از پا افکنده لرزه بجان رستم و اسفندیار
انداختند برادر زادگان نواب عبدالحمید خان داد تیر اندازی
داده مورد تحسین دوست و دشمن گردیدند و از طلوع آفتاب
تا نصف النهار بازار کارزار گرم داشته در قلعه که میان

راه بود در آمده نفسی چند که از بیات مستعار باقی بود
 آر میدند گوله اندازان لشکر تفر پیکر حسب الامر والا
 به شاک اتواب پرداختند و بفریب گلوله های کوه انداز
 دیوار حصار را منهدم ساختند نوجوانان افغان اگر چه در آن
 هنگامه محشر آشوب دلیرانه جنگیده داد مقاتله دادند مگر آخر الامر
 بفریب پلارک مغز شگاف بهادران جیدری سپر انداخته
 سه صد جوان از ایشان در دام اسیری افتادند نواب فلک
 جناب بعد این فتح نمایان شادمانه نواخته و اسلحه شکر بیان
 افاد غنای سپان و شتران و فیلان و گادان بار بردار و خیام
 و ملبوسات بقبضت سرکار در آورده پیشتر نهضت
 فرمود و یک جمله رستمانه شهر کرپه را مستخر فرمود و سواد
 آن شهر لطافت بهر را مطرب سراق اقبال ساخته
 رشک سپهر بوقلمون نمود و بکار پردازان درگاه جاه
 و جلال قدغن بلیغ بکار رفت که هر دو برادر زاده طیم خان
 را در خیمه علحه فرود آرند و باقی اسیران افاغنه را در خیام
 جداگانه نظر بند داشتند جوانان قوی پنجم برای حفاظت برگمارند
 علی الصباح نواب جیدری علی خان بهادر به ابو محمد که ملازم
 و دولتمخواه قدیم و سر حلقه یساولان حضور بود فرمان داد
 که پیش آن نوجوانان رفته بملاطفت و چرب زبانی

اساسی شان بستانند ابو محمد حسب الحکم پیش آن
 نا تجربه کاران رفته ظاهر نمود که خاطر مقدس نواب عالی جناب
 بمشاهده جلالت و تهوّر شمار از پایه غضب فروتر آمده
 بر سر زخم و شفقت است و منظور ضمیر الهام تخمیر
 چنان که شمار ابقارهای عمده و خدمات لایقه بنوازد و بجلدوی
 این شجاعت و همت بدرجه اقصی سر فراز سازد درین حالت
 اساسی را که منشاء فساد و مورث اساس عناد است
 با خود داشتن باعث افزونی تشکیک و موجب
 افزایش شبهه مفاسد است لازم دانائی است
 که اساسی خود را بمن حواله سازید تا بحضور انور سپارم
 و خاطر مقدس را از شبهه عناد و اندیشم فساد
 بر آرم آنجوانان بمقتضای جهالت جلیّی جواب دادند که
 خوبیهای عمر گذشته معلوم بالفعل تا جان داریم میگوئیم
 دیگر فتن احیای ما تا سر بر تن است توقع نباید داشت چون
 ابو محمد این جواب ناصواب بموقف عرض باریافتگان
 بارگاه فلک اشتباه رسانید جمعی از پیادگان نیزه بردار
 و بند و قچیان را فرمان شد که خود را بصورت تهدید انگیز در نظر
 افغانه جلوه دهند شاید بدین تدبیر آن سرستان نشه تهوّر
 اساسی خود بگذارند همین که پیادگان در خمه رسیدند و آن

جوانان از سرگذشته دست از جان شیرین شستند
 و آماده تخریب باوه تلخگامی مرگ نشستند از آنجمله چهار
 برادر پسران نواب عبدالرزاق خان دولت زنی که
 جبار خان در همان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند
 شمشیرها از پیام آخته بر جماعت یزوه داران و تفنگچیان حضور
 انور ناخند و چون برق خاطف غرس وجود چند کس سوخته
 عزم در آمدن در سراق جاه و جلال ساختند درین اثنا
 کشتکچیان سرا پرده اقبال کار سه کس را از ان اجل
 گرفتگان تمام نمودند مگر یکی از آنها پای جرأت از دامن
 همت بر آورده در صحن خیمه خلوتخانه که نواب عالی جناب
 بر صدر مسند شوکت اتکاد داشت درآمد و یکی از ملازمان
 حضور تیغ برگردن آن جوان زده از بار هستی سبکدوش
 ساخت نواب و الا جناب چون جرأت و جهالت
 از ان چهار جوان مشاهده فرمود بمقتضای آنکه ریاست بی سیاست
 نمیشود برای قتل جماعه اسیران افغانان فرمان داد بمجروح
 ورود حکم قضا توأم همه بیاسار سیدند و لاشها تشهیر شدند
 مگر چند نفر که خود را شیخ و سید وانمودند از دامن اجل
 رهایی یافتند پس از انطفای نوایر این فتنه نواب ذوالعزم
 برای حفاظت شهر گردوی از سواران و پیادگان معتمد تعیین

فرموده سواران یغماگر را قدغن بلیغ فرمود تا بطرف سد هوست
 که کلیم خان در آنجا مانده است بشتابند مگر پیش
 از ورود سواران چون عبدالحلیم خان از تباہی فوج و کشته
 شدن برادرزادگان و دیگر سرداران لشکر و از دست
 رفتن شهر کرپه خبر یافت باستحکام برج و باره قلعه
 سد هوست پرداخته منادی کرد تا تمامی ملازمان و سکنه
 شهر و رعایا شبگیر زده اموال و ناموس خود بنواحی چیتل
 که مقام محفوظ است برسانند چون حسب الامر او بعین
 آمد عبدالحلیم خان زر و جواهر خود هم همراه شهریان از قلعه
 بر آورده روانه ساخت قضا را این خبر بگوشش سواران
 یغماگر رسید و وقوع این حرکت را یادری اقبال بی زوال
 نواب جیدر علی خان بهادر تصور کرده اسپان تیر خرام
 را همسین کردند و در اثنای راه دست بران خوان یغماکشاند
 و اموال بی قیاس بتمرف آورده در آنجماع تیغ بی دریغ
 نهادند اکثری از آن گروه شقاوت پرده بضر تیغ و سنان
 و بنادیق آتش نشان دران صحرائی وسیع از تنگنای
 هستی برآمدند و آنانکه از نحوست طالع نفسی چند برای صعوبت
 کشی مانده ماندند در دام اسیری درآمدند و دوم سواران
 یغماگر چون بحضور انور مع اموال مغرورته و اسیران حاضر

شدند نواب هلال رکاب آن شجاعت منشان را
 بانعام اموال پابند قید احسان فرمود و از آنجا نثاره فتح نواخته
 بست سه هفت نهفت نمود و بعد طی راه بمنزل
 مقصود فایز شده حصار را محاصره انداخت و برای آسودگی
 سپاه رزمخواه سواد شهر مغرب سرادقات دولت
 و اقبال ساخت عبدالحکیم خان چون صورت قبض مکافات
 عمل خود در آئینه خیال معاینه کرد جفت نعم گردید و طاقت
 مقاومت طاق دید ناچار بادل سوگوار محمد غیاث را
 کرت ثانی برای عذر خواهی و استدعای عفو جرایم خود بحضور
 فیض گنجور روانه ساخت نواب والا جناب را از زار
 نالیهای نامبرده که شخص زبان آور و دکیل کار دان بود دریای
 کرم و ترحم بنموج آمد و از زبان گهربار ارشاد شد که اگر چه جرایم
 عبدالحکیم خان از اندازه عفو متجاوز است مگر بمقتضای عاجز
 نوازی میفرمایم که سلامت جان و حفاظت ناموس
 و ملک خود اگر خواسته باشد کلید قلعه کنجی کوه دوده لک
 روپیه نقد تسلیم اولیای دولت نماید و الا بعد گذشتن
 کار از اصلاح پشیمانی خواهد اندوخت محمد غیاث بنی نیل
 مقصود برگردیده موکل خود را از پیام حضور آگاه ساخت
 مگر از آنجا که سرانجام دوده لک روپیه از طاقت حلیم خان

بیرون بود سر بحیب تفکر فرود برده لب بلاد نعم نه کشود
 چون عرصه سه چهار روز منتفی شد و از آن گنبد بی در
 صدای برخواست نواب و الاجناب را ماده غضب
 بهمان آمده میر علی رضا خان را با فوج قاہرہ جهت افتتاح
 قلعه کنچی کوتہ فرمان داد و آن مرد میدان جنگ بید رنگ
 قاصد آنطرف شدہ قلعه مذکور را در عرصه یک ہفتہ بکلید
 شمشیر و خنجر خراشاگاف تدبیر مفتوح سائتہ عرضداشت
 متضمن نوید فتح بحضور لامع التورار سال داشت نواب
 و الاجناب بدریافت آن نوید برای شیلک مبارکباد
 امر فرمود و اُسنای کار دان برای انتظام آن نواحی فرستادہ
 میر علی رضا خان را در حضور طلبہ اشتمہ مورد نوازشات
 نمود چون خبر سنخ شدن قلعه کنچی کوتہ بکلیم خان رسید
 چون ماہی بی آب بر تابه اضطراب طپیدہ عبد الرسول خان
 دیوان خود را مع محمد غیاث مرہ بعد اخری در پیشگاہ جاہ
 و جمال روانہ ساخت و آن ہر دو کس بوساطت حاشیہ
 نشینان بساط فیض مناظر خصت بار یافتہ گوہر عرض
 بدین آب بر طبق نیاز کشیدند کہ عبد کلیم خان از غایت
 ندامت غرق غرق انفعال شدہ روی آمدن بدرگاہ آسمان
 جاہ ندارد و فرزند ان و عیال خود را در حجرہ پراز بار دست

نشایده فنیانه و دوست اسناده است اگر از حضور عاجز
 نواز نوید امان جان و ناموس بگوشش رسد کشتی امیدش
 از غرقاب بلا نجات یافته بساطل مراد خواهد رسید و الا
 بیاد دامن غضب این درگاه در آتش سوزان افتاده
 بطرفه العین مشت خاکستر خواهد گردید نواب سکندر
 طالع ارسطورای اگر چه خار و جو و طمیم خان رادامن گیر
 ریاست خود میدانت مگر کشته شدن او معه عیال
 و اطفال هم گوارای طبع رحیم نبود پس صلاحی بخاطر الهام
 مناظر تجویز فرموده بعبد الرسول خان و محمد غیاث ارشاد
 نمود که چون ملک و دولت دنیا در معرض زوال است
 و ما را جز ثبت کردن نام خود بر نگین روزگار منظور نیست
 اگر خاطر عبد الحکیم خان طالب صلح و امان است لازم که
 گروهی را از افواج قاهره از درون رفتن بقلاع مانع نشود
 تا بر فراز فصیل ساعتی چند نشان جبرری برافرازند و طنبور
 فیروزی بنوازند اگر اطاعت این امر از موکل شما بوقوع
 خواهد رسید خط غفور بر جریده اجرایم او کشیده خواهد شد و کلا چون
 این نوید شنیدند مانند بلبان فصل بهار ترتم کنان و بال
 افشانان بقلاع شرافته گلبانگ تهنیت بگوش عبد الحکیم خان
 رسانیدند چون بهر مر حواش چراغ عقل عبد الحکیم خان

خاموش شده بود تن برضا در داد و علاوه آن تا کید پیر
 روشن ضمیر او که رزاق شاه نام داشت معین استر ضامی
 خاطرش شده تمامی مستحفظان قلعه و سرداران افغانه را که
 طالب نام و تنگ و خوانان جنگ بودند بیرون قلعه
 فرستاد. بمحرد بدر شدن آن جماعه چهار هزار سپاهیان بار
 بوقلمون پوش اژدها خردش باد و نشان ظفر توانان که
 حسب الحکم نواب فلک جناب مستعد بودند درون
 قلعہ بی مزاحمت اغیار شناختند و زیارت خان حلیم الطبع
 که در دیوان خانه چون سنگ فرش پای استلال
 برسندش رده بود در یافتند پس بهادران قانون شناس
 بر در حصار و حرم سردار کار خانجات او محافظان معتمد گداشته
 و خان والاشان را در پالکی برداشته بحضور فیض معمر
 نواب ثریا جناب آوردند نواب همایون طالع خان ذی شان
 را مع تمامی اهل حرم او و بھلو خان نام دامادش در خیام
 علمده با احترام فرود آورد و بعد از آن میر علی رضا خان را برای
 حفاظت شهر کرپه و انتظام ملک توابع آن سرفرانی
 بخشیده سمت دارالاماره سیرنگ پتن کوس مراجعت
 کوفت و با هزاران فری و فیروزی سایه شفقت
 بر مفارق عالمیان گسترده دیده انتظار دیده منتظران را نور

دسینه را سرور عطا فرمود و به کار پردازان بارگاه شوکت
 حکم شد که نواب عبدالکلیم خان را معذرت خواهی و در
 آبادی گنجام بنگان مستزه و مصفا با احترام نگاهدارد و تا در انجام
 ضروریات شایسته و دیگر لایذیات هیچ گونه تصدیع نیابد
 احتیاط بعمل آرد چنانچه عبدالکلیم خان در آن مقام چندی با آرام
 بسر برده از دار فنا بعالم بقا پیوست و تبعه و لحقه او هم یکی بعد
 دیگری انتقال نموده از کاشاکش مکاره دنیوی دارستند؛

فوج کشی نمودن نواب حیدر علی خان بهادر بعزم
 تسخیر پائین گویات بترغیب نواب نظام علی خان ناظم
 حیدرآباد و کارپرد از ریاست پونه که در سنه یکهزار
 و یکصد و نود و چهار هجری بوقوع انجامید و فتوحاتی که
 در آن نواحی نصیب اولیای دولت قاهره گردید؛

هر چند و انایان پیشین بغض و عناد و حسد و عرص را از جمله
 خصایل رذیله و افعال ذمیره شمرده اند مگر اهل دول را که
 انتظام ممالک و ازدیاد خزاین و دوفور سپاه و توسعه ملک
 بحکم حاکم حقیقی وابسته رای صافی و کف کافی ایشان
 است ازین معنی گزیر نیست بل خون هزاران هزار
 عباد را در سختن و در اکناف عالم بهر مرقه طوفان بلا انا گنجهن

از لوازم التوا العزیمی است درین ایام میمنت انجام که دولت
واقبال چون بندگان طلقه بگوش جبین نیاز بر آستان فیض
نشان نواب حیدر علی خان بهادر نهاده بود و فتح و نصرت
چون شاطران فاشیه بدوش بر در بارگاه فلک اشتباه
استاده فوج نظر موج بهر طرف که روی آورد فتح و فیروزی
معنان می دودید و هر سردار یکم گردن رعونت می افراخت
سرش از تن جدائی می گزید حکام اطراف را بمعاینه ترقی
جاد و شست روز افزون خارش در دل می شکست
علی النصوص ناظم حیدر آباد و حاکم پونه که کمال دولت نواب
حیدر علی خان بهادر را زوال شوکت خود می دانستند بنا بران
با هم متفق شده شب و روز در همین تدبیر بودند که بنوعی اساس
ریاست و دولت نواب فلک جناب را متزلزل
باید نمود مگر چون یقین داشتند که با آن بهادر در میدان
جنگ آویختن پنجه خود را رنجه کردن است قرار برستیزد
آویز نمیدادند و به رود قدح تدابیر خود باهدگر مشورت
و استصلاح کرده مردم بنای تدبیر بوضع دیگر می نهادند آخر کار
بعد تاقل و تفکر بسیار رای ما بران قرار گرفت که چون
شب پز مهنت و شجاعت صاحبان انگریز در کشور کشائی
گرم همبیز است و توپخانه آتش بار آن گروه باشکوه

چون برق لامع غرمن سوز و بلا انگیز صلاح آن است که
نواب بهادر را برای جنگ صاحبان انگریز ترغیب باید نمود
و خود محفوظ از دست برود و سردار ذوالاقتدار تماشایی
بوده بر بستر راحت باید آسود پس باین تدبیر درست
ناظم حیدر آباد و کار پرداز پونه مراسلات مع تجار و نوادر
مخضور نواب حیدر علی خان بهادر بدین مضمون ارسال
داشتند که تسلط صاحبان عالیشان انگریز بهادر منجر
بمفاسد عظیم است و چون مملکت وسیع بنگال که نقطه
انتخاب دفتر اقلیم سببه است بزور بازوی شجاعت
در قبضه اختیار آن گرده والا شکوه در آمده و حاکم ملک
پائین گهاقت نیز اطاعت ایشان سرمایه آرام خود
دانسته در کنف حمایت آن قوی بازوان غزیده درین صورت
یقین که بمقتضای الوالعزیمی دست ترف بر اقلیم بالا گهاقت
و پونه و حیدر آباد هم دراز خواهند نمود لهذا لازم هو ششمندی
آن است که پیش از وقوع طغیان سستی بر روی سیل
دمان باید بست و چون آن جماعه بیدار دل بسیار
مغز بحمايت را گهوشتی که برادر زاده رشید خود را
به خنجر بیداد ذبح نموده بود پرداخته اند و اختلال کاپی در ریاست
پونه انداخته این معنی دلیل قاطع است که صاحبان عالیشان را

بار بیس پونه صفای قلب حاصل نیست نظر برین وجوہات
 ارادہ کثیر بندر بنی که مقرر جہاز است صاحبان عالیشان
 است مقتم کرده ایم ترصد کہ آن موید بتاید است ربانی ہم دور
 معاملہ جنگ و جدل صاحبان انگریز بہادر با ما شریک و یکدل
 باشد نواب والا جناب بعد دریافت مضامین آن مکاتبات
 ہر دوسرہ دار ذوالاقتدار جواب قلمی ساخت کہ چون آن
 صاحبان زمام اختیار مہمات مالی و مالکی خود بکف اختیار و قبضہ اقتدار
 کار پردازان نادان سپردہ اند بنا بران شاہد تمنا در مرآت
 حصول رخ نمی نماید و بہ تجربہ رسیدہ کہ عہود و موافق ہر دوسرہ کار
 دولت مدار از پایہ اعتبار ساقط است و افواج ایشان بہ سنگام
 جنگ در فکر نام و ننگ نمی کوشند و از جانفشان خایف
 شدہ و سلامت نفس خود بر تحمل مصاعب و متاعب
 مرجع دانستہ پای ہمت در گلیم نامردی می پیچند و در نقاب
 نامردی می پوشند و با کسانی کہ ارادہ مخاصمت و منازعہت
 منظور خواطر کردہ اند آنها گروہی اند یکدل و یک زبان ہر نفس و ہر لمحہ
 بکار خود ہو بسیار اند و بظاہر اگر چہ کم می نمایند اما بمعنی بسیار اند
 از بسکہ حمیت مردانگی گریبان گیر خاطر صاحبان عالیشان است
 از گریختن عار دارند و از آنجا کہ از جام شجاعت نشہ رسا دارند
 در میدان رزم کشتہ شدن را جبات جاویدی شمارند با این

چنین صاحب جگران پنجم نمودن کار هر بیدل هراسان نیست
 و با این قوی بازوان مشکل پسند دعوی مقاومت آسان
 نه پس درین باب مشاورت کرده اگر فی الحقیقت
 فتنه خوابیده را بیدار کردن ضرورتی لازم که افواج و خزاین جمع
 نموده از دارالمقر خود خیمه بیرون زنند و از ممالک محروسه
 خود برآمده در ملک پائین گهاقت در آیند در آنوقت این
 دو دستار هم از شراکت پهلوتی نخواهد کرد و اگر این بار هم
 مثل سابق نقش بر آب می کشند تخلص را ازین تکالیف
 مالا بطلاق معاف دارند چون این جواب به پیش ناظم جیدر آباد
 و کار پرداز پونه رسید باید که مشورت نموده مره بعد اولی
 بنواب جیدر علی خان بهادر پیمان را با ایمان مستحکم نموده قلمی
 ساختند و رای نایبان قرار گرفت که ناظم جیدر آباد برای انتزاع
 و تسخیر راج بندری و مچھلی پتن پای در رکاب اشهب
 هست نه بد و کار پرداز پونه افتتاح بنی بندر را پیش نهاد خاطر
 سازد و نواب عالی جناب برای انصرام مهم پائین گهاقت
 بطرف آرکات که دار الاماره آن ملک است با فوج
 نظرموج بنازد بعد ملاحظه مراسلات اگر چه نواب برهنائی عقل
 مال اندیش یقین میدانست که گل اقوال ناظم جیدر آباد
 و کار پرداز پونه رنگ و بوی راستی ندارد مگر استخوان عهد و پیمان

